

گیگی با لیلا بابایی فلاح

نویسنده مجموعه داستان «من، ایاز، ماهو»



می خواهند آتش بزنند، می دانم باور نکردنی است ولی حقیقت داشت. همه کتاب ها را وسط حیات ریختند، کتابخانه داخل کانون خالی شده بود. شب قبل از آتش زدن، یکی از کارمندها تصمیم گرفت تا آنجا که می تواند تعدادی از کتاب ها را نجات دهد. برای همین از همسایه ها و همچنین خانواده من خواست هر تعداد که می توانیم کتاب برداریم. آن شب، کوهی از کتاب توی خانه بود. ولی صحنه فردای آن روز را که کتاب ها را به آتش کشیدند، هیچ وقت فراموش نمی کنم.

گیگی رجب زاده: مجموعه داستان «من، ایاز، ماهو» اولین مجموعه داستان شماست، این داستان ها را در چه فضایی نوشته اید؟

گیگی رجب زاده: خانم بابایی لطفاً خود را معرفی کنید و بگوئید از چه زمانی به خواندن کتاب علاقه مند شدید و فعالیت ادبی خود را چگونه شروع کردید؟

لیلا بابایی فلاح: من در سال ۱۳۴۶ در تهران متولد شدم و نوشتن را بطور جدی از سال ۱۳۸۴ شروع کردم. از همان اوان بچگی عاشق قصه گفتن و خواندن کتاب بودم. همجواری خانه ما با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، سرعت بیشتری به روند کتابخوانی ام داد. عصرها بعد از تعطیلی کانون، از آقایی که آن جا زندگی می کرد کتاب به امانت می گرفتم. هر جور کتابی که می خواستم در آن جا بود، برای همه رده های سنی.

اوایل انقلاب شنیدم همه کتاب های کانون را

گیتي رجب زاده: شما در داستان های خود برای مخاطب قصه می گوئید. منظورم این است که در داستان های شما بخش پُرنرنگ نویسنده دیده می شود؛ نویسنده ای که مخاطب را هدایت می کند، چرا؟

لیلا بابایی فلاح: با توجه به این موضوع که بیشتر داستان هایم پیرنگ باز دارد، فکر نمی کنم دخالتی در هدایت مخاطب داشته باشم. شاید به خاطر تعلیق داستان ها، اینطور تصور شود که در حال هدایت مخاطب هستم.

تعلیق برایم مهم است و همیشه سعی کرده ام از فضا و المان هایی استفاده کنم که خواننده با علاقه داستان را دنبال کند و به فکر وادار شود. مثلاً در داستان «مورچه ها» هنوز هم کسانی هستند که وقتی داستان را می خوانند، سوال می کنند در خانه ساموئل چه اتفاقی برای لعی افتاد. با این سوال، خواننده می خواهد من هدایتش کنم، ولی من تمام حرف هایی را که باید می زدم در داستان زده ام.

گیتي رجب زاده: داستان های این مجموعه رنگارنگ است، مثلاً داستان «من، ایاز، ماهو» در مقابل داستان «بوی سدر و کافور»، «این فضاهای مانوس و نامانوس»، خودتان چقدر از این مجموعه راضی هستید؟

لیلا بابایی فلاح: خوب این کتاب اولین تجربه ام بوده و نمی تواند کامل و بدون ایراد باشد. منتظر می مانم تا رضایت مخاطب را ببینم. با رضایت خوانندگان من هم راضی می شوم. کسانی که برای آنها می نویسم.

گیتي رجب زاده: وقتی که کتاب شما را مطالعه می کردم به نظرم رسید شما در بسیاری از داستان ها به پرتگاه خروج از داستان کوتاه نزدیک می شوید چون روایت های بلندی را به ساختار داستان کوتاه تحمیل می کنید، مثل

لیلا بابایی فلاح: در این مجموعه، داستان های نمادین، رئال، فانتزی و . . . وجود دارد که در زمان های مختلفی نوشته شده است. موقع نوشتن، هر داستان قالب خودش را پیدا می کند، مثلاً داستان «من، ایاز، ماهو»، همینطوری که می بینید، به ذهنم آمد، یا داستان کلاغ باید به همین صورت نمادین نوشته می شد.

گیتي رجب زاده: آیا فضای غیر رئال در داستان «کلاغ»، این داستان را به سوی قصه نبرده است؟

لیلا بابایی فلاح: شاید به خاطر نمادین بودن داستان، بعضی فکر کنند که به قصه نزدیک شده. اما این داستان به هیچ وجه مشخصات قصه را ندارد. خصوصیات مثل تخت و غیر پویا بودن شخصیت، قهرمان پروری، مطلق گرایی را در این داستان می بینیم. در داستان «کلاغ» تا آنجا که توانستم به خصوصیات ذهنی و روانی و دنیای تأثرات درونی شخصیت اصلی توجه کردم، چیزی که معمولاً در قصه نمی بینید. و این توجه به روانشناسی شخصیت یکی از موارد اصلی جدایی قصه از داستان است.

گیتي رجب زاده: استفاده از نماد در بیشتر داستان های شما امری اجتناب ناپذیر به نظر می آید. چرا فضاهای نمادین را ترجیح می دهید؟

لیلا بابایی فلاح: اینکه در یک سری از داستان ها نماد بکار برده ام، بر می گردد به نوع داستان؛ گاهی موقع نوشتن احساس می کنم باید بدینگونه نوشته شود. با توجه به اینکه استفاده از نماد برای خود سانسوری نیست، بلکه از آن کمک می گیرم تا لایه های بیشتری به داستان هایم بدهم. سعی کردم بیشتر داستان های واقع گرای نمادین بنویسم تا برای مخاطب متخصص و هم غیر متخصص حس خوبی ایجاد کنم. نمادهایی که جزء طبیعی واقعیت ها هستند ولی معنای دیگری غیر از معنای ظاهری خود به داستان می بخشند و مفهوم داستان را تقویت می کنند.

گیتی رجب زاده: کدام داستان از این مجموعه را بیشتر دوست دارید و اگر بخواهید داستانی را به خوانندگان نشریه عاشقانه تقدیم کنید، کدام یک را انتخاب می کنید؟

لیلا بابایی فلاح: داستان « مورچه ها » را بیشتر از بقیه دوست دارم. ولی ترجیح می دهم داستان «من، ایاز، ماهو» را به خوانندگان مجله تقدیم کنم. به امید آنکه از داستان خوششان بیاید.

گیتی رجب زاده: کلام آخر می تواند آرزوی شما و یا هر چیز دیگری باشد، حرفی برای گفتن دارید؟

لیلا بابایی فلاح: بزرگترین آرزویم نوشتن داستان برای مخاطبینم است، نوشتن داستان هایی که مردم از آن لذت ببرند. و در آخر دوست دارم از نویسنده و دوست خوبم، کوروش اسدی که در این سال ها بهترین مشوق و استادم بوده، تشکر کنم.

داستان مورچه ها و یا کلیه دریایی، با من موافقید؟

لیلا بابایی فلاح: نه، با این نظر شما موافق نیستم. داستان هایی را که مثال زدید آنقدر بلند نیستند که از این ساختار خارج شوند؛ و در عالم داستان کوتاه، ما نویسنده های زیادی داریم که روایت هایشان از این هم بلندتر است. در ضمن فکر می کنم همه روایت های داستانی این قابلیت را داشته باشند که به زمان تبدیل شوند؛ بستگی دارد که چطور به آن نگاه کنید.

گیتی رجب زاده: داستان های شما بیشتر به شخصیت های درهم ریخته ای می پردازد که امیدها، ترس ها و آرزوهایشان هم متفاوت است. چقدر این آدم ها را می شناسید؟

لیلا بابایی فلاح: بیشتر شخصیت های داستان هایم را در دنیای واقعی دیده ام و آنها تلنگری برای نوشتنم بوده اند. ولی فقط در حد تلنگر و بعد تخیل و مواد داستانی به کل آنها را خاص کرده است، طوری که پس از پایان داستان فقط رگه ها نامرئی از آن واقعیت را در داستان می بینیم. موقع نوشتن سعی می کنم خودم را جای آنها بگذارم، برای همین شاید بتوان گفت که آنها را خوب می شناسم. همیشه سعی کردم از تجربیات خودم و دیگران و آدم هایی که می شناسم استفاده کنم.

گیتی رجب زاده: من مطمئنم که شما در حیطة زمان بسیار موفقتر خواهید بود، آیا زمانی در دست نوشتن دارید؟

لیلا بابایی فلاح: اولین زمانم به پایان رسیده و در سال ۱۳۹۰ به دست ناشر خواهیم داد. زمان دوم را هم شروع کرده ام. هر دو زمان در فضای رئال نوشته شده و در ژانر پلیسی جنایی قرار دارد. به نظرم نوشتن زمان خیلی شیرینتر از داستان کوتاه است. به هر حال هر دو مقوله یعنی زمان و داستان کوتاه را دوست دارم.

